

# هیچ اینجا می‌هیچد

جستارهایی در نشانه‌شناسی تجربه‌ی فرافردی

فرزاد گلی

نشر آسیم  
تهران، ۱۳۸۷

|                      |                                                                                |
|----------------------|--------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه:             | گلی، فرزاد، ۱۳۵۰ -                                                             |
| عنوان و نام پدیدآور: | هیچ اینجا می‌هیچد: جستارهایی در نشانه‌شناسی تجربه‌ی فرافردي / مؤلف فرزاد گلی.  |
| مشخصات نشر:          | تهران: آسیم، ۱۳۸۷.                                                             |
| مشخصات ظاهری:        | ۲۹۰ ص.                                                                         |
| شابک:                | 978-964-418-427-7                                                              |
| وضعیت فهرست‌نویسی:   | فیپا                                                                           |
| عنوان دیگر:          | جستارهایی در نشانه‌شناسی تجربه‌ی فرافردي.                                      |
| موضوع:               | تائو / درون‌نگری (نظریه شناخت) / فرا روان‌شناسی — جنبه‌های مذهبی / ذکر عرفانی. |
| رده‌بندی کنگره:      | ۱۳۸۷ گ ۸ ت ۲ / B ۱۲۷                                                           |
| رده‌بندی دیویی:      | ۱۸۱/۱۱۴                                                                        |
| شماره کتابشناسی ملی: | ۱۱۵۵۱۵۶                                                                        |

«با همکاری مؤسسه علمی تحقیقاتی دانش تندرستی»

ویراستار ادبی: پریسا خسروی

حروف‌نگار: مهشید بیضایی

صفحه‌آرایی: کاف گرافیک

چاپ اول: ۱۳۸۷

شمار نسخه‌های این چاپ: ۲۲۰۰

حق چاپ برای نشر آسیم محفوظ است

چاپ: چاپخانه‌ی سهند

مرکز پخش: نشر آسیم

تلفن و دورنگار: ۸۸۷۴۵۰۰۲ (۵ خط)

بها: ۴۵۰۰۰ تومان

تا آموختنی پیامو ختم  
و آموخته را جمله بسو ختم  
اندوخته را براندا ختم  
و انداخته را بیاندو ختم،  
نیست را بفرو ختم  
تا هست را بیفرو ختم

خواجه عبدالله انصاری  
کشف الاسرار

... در این حوالی پلکیدن را، وام‌دار استادانم محمدصادق روضاتی،  
دکتر پرویز نقیبیان، محمود نیکبخت و دکتر محمد مهریار هستم.  
سپاس‌گزارِ دکتر مصطفی ملکیان هستم برای مطالعه‌ی  
پرحوصله و موشکافانه‌ی این درنگستان و رهنمودهای ظریفی که  
یاری‌ام کرد و نیز دکتر ضیاء موحد که بخش‌هایی آشکار و پنهان از  
متن را به من باز نمود.



# درنگ پشاهنگام

باز دوباره بنگر  
تا نگاهت زیبون و درمانده  
به سویت باز گردد.  
ملک، ۴



اکنون بیش از همیشه از تکرار نو شدن‌ها و یکنواختیِ  
گوناگونی‌ها فرسوده و ملولیم.

عرف مدرن بر این باور نهاده شده که تا چیز نویی  
هست، تا رنگی، دستگاهی یا ماجرای دگرگونه هست، زندگی  
باید کرد و همین امر باعث شده تا عطش نو دیدن و نونوار  
شدن روز به روز بالا گیرد. به‌طوری که رسانه‌ها برای پاسخ به  
این نیاز بی‌وقفه، ناگزیر از نوپردازی‌اند و تا مسخ، توهّم و حتّا  
آفرینش رخدادها و نارخداده‌ها و فراواقعیت‌ها پیش می‌روند.

ولی این نو شدن‌ها دیگر کهنه شده است و این  
درخشش‌های آنی دیگر خاطر حزین انسان مدرن را نمی‌انگیزد.  
در چنین هنگامه‌یی شاید تنها راه‌رهایی از این ملال، که مثل  
خوره روح آدم را می‌خورد، این باشد که انسان را بر لبه‌ی  
آخرالزمان قرار دهی، آن‌وقت هر پدیدار گذرایی می‌تواند ابدی  
و بی‌اندازه بااهمیت و تعیین‌کننده به نظر آید.

این وضع آخرالزمانی بی‌هیچ شاهد سزاواری، به‌ویژه از  
پس جنگ جهانی دوم، روزبه‌روز آرایش فراگیرتر و تأثیر  
نافذتری یافته‌است، آنچنان که تاریخ این چند دهه را می‌توان  
بر اساس این هنگامه‌های آخرالزمانی تشریح کرد. هنگامه‌ی

جنگ سرد و موشک‌های نشانگیری شده از شرق به غرب و از غرب به شرق و هنگامه‌ی برخورد تمدن‌ها و مرزهای نوین سیاسی- مذهبی، مهم‌ترین آنها هستند و گاه هنگامه در هنگامه هم برپا می‌شود مانند بزرگ‌نمایی‌های بحران‌های زیست‌محیطی چون اثر گلخانه‌ای و سیاره‌ی دهم - نیپرو- که در زمان‌های مقتضی زمین را تهدید می‌کند.

البته انسان را این‌گونه بر لبه‌ی هیچ، آن هم هیچی از جنس نادانی، نگاه داشتن تدبیر مناسبی بوده‌است و باعث شده تا ما اکنون نخستین موجودی در تاریخ ماده‌ی زنده باشیم که عامل اصلی مرگ و ناتوانی او افسردگی است.

پس فرخنده باد این گسترش باشکوه مرزهای اندوه، فرخنده باد جلوس انسان اندیشمند بر بلندای تاریخی مالیخولیا، فرخنده باد این مهجوری هشیاری از حیات و گرفتاریش در سردابه‌های تاریک و نمور فراواقعیت‌ها!

چه می‌توان کرد برای این جانور استعاری مزاج که گرفتار جهان استعاری خویش شده‌است؟

قدرت را میان حاکم و محکوم می‌جویند و نیروی عظیم تحول هشیاری را نمی‌بینند که بی هیچ درنگی بر کسی، چیزی یا رخدادی، سرگرم خویشکاری خویش است. ندیدن صیدی صیاد و صیادی صید نیز نافهمی دیگری است ناشی از بیگانگی با طبع شوخ زندگی.

نک مثنوی معنوی

هشیاری در این‌گاه، رنگ‌پریده و خیال‌زده است و تپش‌های حیات را تنها گاهی از دور می‌شنود. شاید هم

هشیاری به این فاصله و این نیم‌مردگی نیاز دارد تا پیوندی نو با حیات دراندازد و بُعد نوی به زندگی ببخشد.

ولی دوست من، هشیاری من و تو چه می‌شود آیا ما خوراک‌های اطلاعاتی - انرژیایی عنقای زمان‌ایم؟ می‌گوییم آری و البته نه.

تو جزئی از یک کل نیستی، اگر جام جهان‌نما بودنات را بینی و یا بباوری؛ و کودک رانده شده از بهشت که زیر نگاه‌های ملامت‌گر پدر آسمانی می‌پلکد نیستی، اگر بالغ شوی؛ و هوش رها شده بر لبه‌ی هیچ نیستی اگر برای تمام کردن خویش به دنبال نه - چیز باشی. آن‌گاه در حال ابدی، در دیمومیتی و هم آن‌گاه در گاهی از تحول هشیاری در صیوروتی؛ اما نه مستحیل در آن بلکه بر آنی و هم آن‌گاه در آنی.

خردی که راه به حال ابدی یافته‌است، با تمام هستی اش نقش‌اش در زمان و مکان نسبی را می‌گزارد و بر حدود خویش می‌ماند درحالی که می‌داند این حدود هیچ است و آن‌همه هیچیدن.

□ قوس خویشکاری هشیاری چنین ترسیم می‌شود:  
از "من چنین می‌کنم پس هستم" تا "انجا هستنده‌یی هست که من ام" تا "این جا هستی از طریق من به خویش آگاه است".

□ نیستی آن فضای مهمل منطقی است که هرگاه هشیاری به آن تعلق می‌گیرد، هستی من آشکار می‌شود و گرنه

چگونه می‌توانستم به هستی خویش اشاره کنم و هستی خویش را بیاباگام. این با قلمرو نارخدادهای یکسره متفاوت است، قلمرویی که پر از چیزهایی است که به گمان ما باید می‌بودند و نبودند و نیستند. این‌ها نیز چیزاند و معاملاتی با رخدادهای دارند و منشاء سرنوشت‌ها، دولت‌ها و تاریخ‌ها هستند.

چگونه می‌تواند نباشد آنچه شهادت می‌دهی که نیست؟  
□ می‌پرسی این فضای تهی که هشیاری تا مقیم آن می‌شود بر هستی خویش واقف می‌گردد و استعلا می‌یابد، چگونه پدید آمده‌است؟ می‌گویم از ناهماهنگی زمانی وضع انسانی با ماده.

فاصله‌یی میان زمان ذهنی و زمان فیزیکی هست که تاریک و تهی است و زاده‌ی نوعی شتاب و نابهنگامی است و مثل هر تاریکی دیگر باعث جوشش خیال و وهم می‌شود. گاه در صورت چنانبادهای و گاه چنانبوده‌ها؛ که به‌رغم آرایش ذهنی که یکی را به آینده و آرزو و دیگری را به گذشته و تأثرات مربوط می‌کند، کاملاً از یک جنس هستند.

آیا این فاصله‌یی نادرست است؟ می‌گویم آری و البته نه.

باید از این فاصله برگذری و با هستی هم‌آهنگ شوی و باز به آن بازگردی و با هنگامه‌های کاسته و افزوده‌ی آن که نوعی کشش، انتظار، شور و سودا را برمی‌انگیزد به رقص در آیی.

خلق الانسان من عجل  
انبیاء، ۳۷

“نگرانی” که هایدگر آن را آشکار کننده‌ی نیستی می‌خواند، تنها جلوه‌ای از این نابهنگامی آهنگ انسانی است. بدایت حال در این مغاک، نگرانی و انتظار است و نهایت‌اش نیایش و عشق. ولی در سراسر این قوس نوعی لنگش و ناتمامی احساس می‌شود که نخست دلهره‌آور است و سپس سرخوشانه و مستانه. این روایت هیجانی قوس خویشکاری هشیاری است.

“آن” ذهن در گفتگو با “این” واقعیت است و از این تقابل، هست‌ها و نیست‌ها پدیدار می‌شود. آن‌گاه که “آن” شهادت بر هستن می‌دهد - البته او راوی گرایش درونیش است - و “این” چنان نیست، همزاد آن، یعنی غیاب آن و نیستیده‌ی آن، زاده می‌شود.

آن‌چه در این مطالعه “هیچ” خوانده می‌شود، هیچ خویشاوندی با نارخداده‌ها و نیستن چیزها ندارد و نیستی ناشی از ناسازگاری این و آن نیز نیست بلکه برعکس “هیچ” ای است ناذهنی و حاصل هم‌آهنگی این و آن.

پس هیچیدن این هیچ با نیست بودگی کردن نیست هایدگری تفاوت‌هایی میدانی و روشی دارد.

□ “هیچ” مورد مطالعه‌ی ما به هیچ وجه قابل جمع بستن نیست چرا که در واقع درهم جوشی همه‌ی چیزهاست و نه تعینی، نه خیالی و نه توهمی هیچ یک نمی‌تواند حدودی بر آن وضع نماید تا قابل شمارش گردد. پس هیچیدن هیچ، تمام آن چیزی است که در جهان دوگانگی ambo و در سطح

ادراک شیئی می‌توان راجع به جهان یگانگی unus گفت. بنابراین در این میدان از کشف هایدگری "نیست‌ها نیست‌بودگی می‌کنند" نمی‌گوییم چرا، که نه راجع به قلمروی خیالی نارخداده‌ها که راجع به بی‌مرزی رخداده‌ها می‌گوییم.

Das nichts  
selbt nichts

از سوی دیگر وضع انسانی‌یی که در این مطالعه تشریح می‌شود نه تنها در شدن‌اش هستنده است و رو به آینده دارد بلکه در اکنون‌اش نیز به تمامی هست. هایدگر که شرط هستندگی انسان را در گوهر او که همیشه در آینده است می‌داند، تنها قواعد هستیانه‌ی جهان دوگانه را بازمی‌گوید و به این امر عنایتی ندارد که هشیاری موجودی دوزیست است و هم آن‌گاه که هوشیار عالم کثرت است، می‌تواند مست عالم وحدت باشد. در نشئه‌ی یگانگی نه بُعد، نه چیز، نه علیت و نه سوژه، هیچ‌یک در کار نیست حتا هیچ هم نیست، تنها هیچیدنِ سرمدی است.

□ یک به هیچ می‌ماند چون نه قابل دیدن است و نه در خور شمارش و نه قابل قیاس. اما/از یک، دو/زاید/از دو، سه/از سه، [چهار و از چهار،] بسیار. اما قانون یک تنها با یک سازگار است و جهان‌های بسیار هریک قانون خویش را دارند. تفاوت مکتب‌های فلسفی و دینی عمدتاً در تفاوت لایه‌یی از هستی است که مبدا قرار داده‌اند و به قول ابن عربی به واسطه‌ی اختلاف در نسبت‌ها، زمان‌ها، تجلیات و راه‌ها است.

نک دائودجینگ

نک فتوحات مکیه/

دایره‌ی اختلاف ادیان

یک، هیچ است چرا که برای اله واحد هیچ صورتی باقی نمی‌ماند و از همین‌روست که الله نه یکی از خدایان که

هیچ یک از آنها است و جهان از هیچ آفریده شده چرا که هم‌اکنون نیز همان هیچ است و میان امر و خلق نه علیتی در کار است و نه زمانی. دو ساحت و آن‌گاه یک یگانگیِ دوگانه، هیچ و آن‌گاه جهان‌های بی‌شمار.

□ می‌توان در بی‌اعتقادی به جوهر با ساختارگرایان همدستان بود و نهاد شناخت و سرشت جهان را کنشی یا رابطه‌ای دانست. آری جهان هیچ‌بنیاد است اما هیچی که نه-چیز است، نه هیچ‌چیز. هیچی که تن به تعیین نمی‌دهد و چون جوهر نیز ماقبلی نیست چرا که زمان-مکان مطلق است و قبل و بعد و هنگامه‌یی در میان نیست. فقط هستن هماره است. هشیاری آن‌گاه که از ذهن و بدن بر می‌شود و بی‌سو و بی‌غرض می‌گردد به هیچ - نه‌چیز- تعلق می‌گیرد و هستیدن آغاز می‌شود و یگانگیِ دوگانه‌ی هستن و هستیدن. این فراروی هشیاری از حیث التفاتی است یا معطوف به هیچ بودن؟ جغرافیای تعلیق است یا پدیدارشناسی هیچ؟

Abbe dhamma anatta □

بودا همه‌ی چیزها و وظیفه‌ها را نه-خود (آناتا) می‌داند پس طریق نفیِ نفی را پیش می‌گیرد یعنی نه-نه-خودها. یعنی به دنبال نه-چیز است. ساحتی که هیچ شکلی و نامی به آن راه ندارد، چراکه هر شکلی تنها به وجهی هست و به هزاران وجه نیست و هرنامی فراخواننده‌ی چیزی یا مفهومی است و نفی‌کننده‌ی چیزها و مفهوم‌های بی‌شمار.

پس به هستی محض که هستی است با تمام  
و جوهش چه راهی هست جز نفی چیزها و نام‌ها؛ در اندیشه چه  
می‌ماند جز غیاب؛ و هوشیاری به چه تعلق می‌گیرد جز غیب؟  
بیهوده نیست که میرفندرسکی بیخودانه ترنم می‌کند:  
« جان فدای آنچه ناپیداستی. » پس ایمان به غیب، ایمان  
کورکورانه نیست بلکه فراروی هستیانه‌ی هشیاری است.  
هشیاری با این هست‌های لرزان و سایه‌وار نمی‌تواند همسری  
کند و جز در غیب آرام نمی‌یابد.

تاریخ انسان، تاریخ سرگردانی هوشیاری است؛ از  
انباشتگی و سنگینی مکان تا فراخنای بسیط لامکان. این سیر  
به خود آمدن انسان و کار بزرگ آفرینش، یعنی ازدواج  
کیمیایی هشیاری و هستی، است.

□ نیچه در آرزوی ابرمردی بود که چون خدا مظهر  
نیهیلیسم مطلق باشد، فردی که فرمانفرمای طبیعت و دیگری  
است چرا که پیشاپیش فرمانروای نفس خویش است. این همان  
قهرمانی است که، به قول کمپبل، در اوج اقتدار و به خواست  
خود، خویش را تسلیم می‌کند. او از خود ساختاری و صنم‌وار  
خود گذشته است و خود را نه در چشم دیگری می‌جوید و نه  
در نقش‌ها و هدف‌ها. او جذبه‌ی هستیانه را، بی‌سو شدن را و  
پوچی سرخوشانه‌ی دیونیسوسی را تجربه کرده است و چیزی  
را برای چیزی نمی‌خواهد او با کنش‌اش یگانه است با هر کنش  
زاده می‌شود و هم آن‌گاه می‌میرد. مرغ آتش است، از آتش  
کنش خاکستر می‌شود و از خاکستر خویش دوباره شعله‌ور

می‌شود. همه‌اش هستیدن است پس می‌هیچد و نه کنش‌گری هدف‌گرا که هستنده‌یی بی‌سو است، پس هیچ است. او نه با تاریخ گذشته گفتگویی دارد و نه با تاریخ آینده؛ او در گفتگو با هستی است و این‌گاه، زادگاه و مُردگاه اوست.

□ آیا از تلاش گیلگمش‌وار برای نگاه داشتن چیزها در این بی‌گاه، خسته نیستی؟! دلت هوای شادخواری بی‌خودانه و خوش‌باشی نیستی را نکرده است؟!

خود را رها کن. هیچ چیز این‌جا بیگانه نیست، هیچ چیزی نیست. بگذار اجزئات هر یک به مسیر خود بروند و سرت بر این رودخانه، بر این یگانه رودخانه، تا ابد آواز بخواند.

فراز پایانی

خویشکاری دیونیسوس

نک مرلوپوتنی /  
نیستیدن nihilition

هیچیدن، نیستیدن و مجوّف کردن بدن و دیگر چیزها، به جهت ساختن فضایی برای بازنمایی جهان و در واقع فرافکنی خیالات ما نیست. این خلاء آفرینی و تهی کردن چیزها، تنها باز کردن مسیر بی‌پایان فراخوانی‌ها است که از خلال همه‌چیز عبور می‌کند.

به نمایش گذاشتن این خلاء چنان‌که بسیاری هنرمندان معاصر به آن گرایش یافته‌اند نیز، هیچیدن نیست بلکه نشان دادن زمان صفر نیستیدن است. اما همان‌گاه که این خلاء رازآمیز را می‌نماید هنگامه‌ی فراخوانی‌ها برپا می‌شود چون ذهن همیشه در برابر تهی قیام می‌کند تا پایگاهی هرچند موهوم برای استاندن خود، دست و پا کند.

نک انیش کاپور

هیچیدن، کارِ بزرگ (ماکرو اپوس) است. مشارکت در قصد الهی است و تعلق هشیاری است به نیروانا. هیچیدن، هستیدن است و اگر از سوی منفی به آن اشاره می‌کنیم، تأکید بر این است که این راه نفی است و سلک لا.

□ صراحت خردمندانه‌ی خیام در بازنمایی وضع انسانی و هیچِ هماره فراهم در هر چیز، نه نیست انگارانه است و نه بدبینانه، بلکه روایتی از شور و مستی و سماع هستی است که در مقیاس عقل، نیستی می‌نماید. نه نیستی‌یی که نازندگی و هرزگی است که این نیستی، یک‌سره زندگی است بی هیچ آرایشی.

چه سبک‌بار است زندگی، بی بارِ جاودانگی و دانش!  
چه سرخوشانه می‌هیچم... روح در فضای ندانی و میرایی!  
از همین روست که گذشتن از هیچِ خیامی را شرط رهرویِ خردمندانه و زندگی نامشروط می‌دانم. تا از پهنای این رودخانه عبور نکنی پا بر ساحل هستی نگذاری.

ای بی‌خبر از کار جهان!

هیچ نیی

بنیاد تو باد است و

زان هیچ نیی

شد حدّ وجود تو میان دو عدم

اطرافِ تو هیچ و

در میان هیچ نیی